



با زندگی مشقتبار ولی پر بار عدیم آشنا شوید

تتبع و نگارش: پوهنمل " پیکار "

تورنتو - کانادا



سید زمان الدین " عدیم " ابن سید شاه حسن ، ابن سید قاسم، ابن سید خواجه غلام شاه، ابن سید شاه زید، ابن خواجه غلام شاه ، ابن خواجه حسن شاه، ابن شاه اسماعیل، ابن سید درویش محمد، ابن شاه نور الدین محمد، ابن خواجه محمد فاضل، ابن سید سلیمان، ابن سید سلیمان، ابن سید خواجه مهتر، ابن خواجه محمد فاضل، ابن سید سلمان، ابن سید نور الدین محمد، ابن سید درویش محمد، ابن سید سلمان ابدال، ابن سید علی، ابن سید مهتر، ابن سید خواجه علی، ابن سید شاه زید، ابن سید سهراب

ولی، ابن سید حسین شاه، ابن میر سید علی، ابن سید محمد، ابن سید ابراهیم، ابن سید قاسم شاه، ابن سید ابن سید حسن شاه، ابن سید عبد الله، ابن سید یحیی قلندر، ابن سید علی، ابن سید ابراهیم، ابن سیدشاه سلطان علی موسی الرضا، ابن امام موسی کاظم، ابن امام جعفر صادق، ابن امام محمد باقر، ابن امام زین العابدین، ابن امام حسین، ابن فاطمه زهرا، بنت محمد مصطفی(صلعم). آنگونه که مشاهده گردید، سلسله مراتب شجره آن شخصیت روحانی، فرهنگی و عقیدتی به بیست و دومین ذریه و دودمان سید سهراب ولی میرسد که زندگی مشحون از دشواری اما پرافتخار فرهنگی، عقیدتی و ادبی اش را در دهکده روشن ولسوالی شغنان ولایت بدخشان، سپری نموده است.

شاید هم لازم باشد تا قبل از نگارش زیست نامه و فعالیت های ادبی شاعر فرهیخته و معتقد به آئین و فرهنگ ملی و دینی، به گونه گذرا سطور چندی را در مورد سید سهراب ولی، شخصیت روحانی مشنری حقیقت و حقانیت، وافی دین مبین محمدی و پیرو طریقه باطنیه که تا کنون لذت معنوی فهم و دانش عقیدتی اش در فکر و ذکر باورمندانش، در مناطق سند، پنجاب، بلوچستان، علاقه جات شمالی پاکستان و سراسر پامیر بدخشان افغانستان و تاجکستان جایگاه ویژه دارد، بنویسیم.

سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آن زمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان ها نبود، چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج سالگی بیمار میشود و در عالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهار میکند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه های شامخ، دریا های خروشان، آبشار های زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا بخش، مردمان صاف دل، فرهنگ دوست، با صداقت و ایمان، باقول و قرار، معتقد و باورمند و انسان سالار، قرار دارد. سید سهراب ولی مادامیکه به سن بلوغ میرسد، مبتنی بر رویا هایش مصمم میگردد تا سرزمین اصلی اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت مینموده، هسپار کشوری میشود که اکنون افغانستان یاد می شود. بعد از آن رهسپار منطقه جرم بدخشان به ویژه دره یمگان رسیده و خدمتگزاری و ملازمت

آستان حجت خراسان و سرزمین ادب پرور بدخشان سید شاه ناصر خسرو آن حکیم و دانشمند زمانه ها شرفیاب میگردد.

موصوف در دره یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرها قرار میگیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانه سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده های پیر مشغول میشود که منتج به نگارش صحیفه های بزرگ: " 36 صحیفه در عقاید دینی، علم یزدانی و افاق و انفس " میشود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصر خسرو، کار و فعالیت اش در امر تبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقه شیعه امامی اسماعیلی مسلمان، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه ای است در سلسله مراتب در کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر میشود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقه جرم بدخشان در دره یمگان در دهکده موسوم به آشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان الدین " عدیم " این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمدانه شانرا ادا نموده اند.

زمانی که هنوز از کشور کشایی های امپراتوران جهان نامی نبود، خطه قطغن و بدخشان همواره در آتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت های ملوک الطوائفی میسوخت.

خوانین و حکام در هر منطقه ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خود ظلم و استبداد را روا میداشتند. خانه جنگی های قومی همواره جریان داشت. اقوام قوی بر ضعفا به تاخت و تاز می نشستند و آنها را مورد تاراج قرار میدادند. در حقیقت امریک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار بسا افراد با دانش و شخصیت های روحانی میگردد. از آنجایی که اخلاف " عدیم " در چنین اجتماعات پر از دشواریها زندگی بسر میبردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها را متأثر میساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور

به ترک خانه و کاشانه خود گردیده و به مناطق پر امن تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر میکردند. آنها در مسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می پرداختند. از دغدغه و کشمکش های زمانه خویشتن را بدور نگه میداشتند و به شیوه های درویشی و بیطرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون را با معرفت خویش، فراهم میساختند.

در سال 1300 هجری قمری، حکومت های ملک الطوایفی قطغن زمین و بدخشان الی مرز های پامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای اموزیر سلطه امیر عبد الرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیر بخارا قرار گرفت. اما هنوز هم مردمان مناطق یاد شده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و از هر دو طرف فرامین و هدایات بدست می آوردند. مادامیکه امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرقی آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقه پامیر الی منطقه درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزار روس با وصف آنکه ساحل شرقی رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد، اما فرمان دهندگان نظامی اش با عساکر محدود خود در ناحیه شغنان باقی ماندند و بعد از گذشت چند سال منطقه مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد از بوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانواده سید سهراب ولی این تغییرات را بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باور های دینی اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان، میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده ای موسوم به ده مرغان، ناحیه شغنان بدخشان، مسکن گزین میشود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطه نظر زیست برایش چندان خوش به نظر نمیرسد و تصمیم میگیرد تا به آستان شیوه که از نقطه نظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده و در آنجا مسکن گزین میشود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است. اکنون بر میگردیم به اصل مطلب که زندگی، کارزار فعالیت های فرهنگی، ادبی، عقیدتی و معنوی شاعق مستعد، سرشناس اما

سرگردان و غرق در ژرفای بحر بی پایان و نا انصاف زندگی دنیوی " عدیم "، آن شاعر کوهسار و کوه پایه های بدخشان کوهی.

" عدیم " در بهار سال 1283، هجری شمسی در ناحیه خوف، یکی از نواحی روشن بدخشان تاجکستان که سابق از توابعات بخارا بود، دیده بجهان کشوده است. او بیشترین روز های پر بار زندگی اش را در شغنان ولایت بدخشان، سپری نموده و بعد از گونه پذیری برخی از دشواری ها که در نتیجه فروپاشی نظام شوروی سابق در افغانستان به وجود آمد، بار مجدد رهسپار ناحیه پامیر بدخشان تاجکستان گردید و الی آخرین مراحل زندگی اش در آنجا باقی ماند. وقتیکه هنوز " عدیم " بیشتر از هفت سال نداشت، برادر بزرگش او را ترغیب نمود تا شامل مکتب سنتی خانگی گردد و از فیوض علم و فهم دینی و دنیوی بهره مند شود. ابتدا به آموزش قرآنکریم مصروف گردیده و به تعقیب آن به خوانش کتب از قبیل: پنج گنج، چهار کتاب، حافظ، جامی، سعدی، تاریخ انبیا، غیاث اللغات، ام الکتاب، پیر پندیات جوانمردی، و همه آثار قابل دسترس حضرت پیر شاه ناصر خسرو، خود را شامل دایره تنویر و علم الهی ساخت. چون در آنزمان در دیار دور افتاده روشن شرایط و زمینه برای تحصیل بیشتر و بهتر مساعد نبود، لذا تنها اکتفا می شد به خواندن و نوشتن یک نامه و یا درخواست که در حقیقت هدف اساسی با سواد شدن و یا به اصطلاح آنزمان ملا شدن بود و بس. بخاطر وضعیت زندگی دشوار و نا فرجام، نتوانست به تحصیل و تعلیم بیشتر در مکتب ادامه دهد، و از جانبی هم چونکه خانواده اش به پیشه دهقانی اشتغال داشت، و برای آنکه در کارزار دهقانی شان تنها دست نباشند، " عدیم " را از رفتن به ولایات دور دست جهت آموزش و کسب تحصیلات بیشتر و بهتر مانع میشوند. اما عدیم با وصف آنهم به علوم دینی علاقه خود را قطع نکرده و توانست به خوانش کتب متعدد دیگر، مانندوجه دین، خوان الاخوان، مثنوی، هفت اورنگ، اخوان الصفا، زاد المسافرین، گشایش و رهایش، روشنایی نامه، سعادت نامه، تفسیر حسینی، تصوف، حساب و ریاضیات، صرف و نحو، بدیع و بیان و سایر کتب قابل دسترس را به مطالعه میگیرد. " عدیم " به سن دوازده سالگی به سرایش شعر دلچسپی فراوان پیدا میکند. اولین ترکیب شعری اش چنین آغاز میگردد.

مهرت از اول برآمد در دل من شد نهان
ناله دارم روز و شب اندر چمن چون بلبلان

" عدیم " مزید بر آن به خوانش کتب شعری و مجموعه کلام شعرا و سراینندگان محلی را نیز با اشتیاق تمام، به خوانش میگیرد. به ویژه به کلام حافظ و سعدی علاقه مفرط داشت. زمانی که هنوز " عدیم " در قید حیات بود، در یکی از یادداشت هایش ارقام نموده است که: " مادامیکه اشعار را میخواندم، در اکثر آنها واژه عشق به تکرار یاد میگردید، اما من هنوز در آنزمان از مفهوم عشق و عاشقی، ظاهری و چه باطنی، اطلاعی نداشتم و هر گز به آن پی برده نمیتوانستم که عشق در واقعیت امر چیست؟ معشوقه کیست؟ آیا عشق تنها ظاهری است و یا عشق باطنی هم وجود دارد؟ و اگر موجود است چگونه آنرا دریافت؟" جهت ارایه پاسخ به این همه پرسش ها، " عدیم " نه تنها به سرایش شعر آغاز میکند، بلکه علاقه مند مسایل فلسفی میشود که آثار حکیم ناصر خسرو او را در این شاهراه معرفت یاری میرساند. " عدیم " در یکی از روز های روزگاران به شخصی موسوم به میرزا محمد نبی خان معرفت حاصل میکند که با تأسف فراوان گرفتار بکار برد گیاه مذموم و زشت تریاک بوده است. چونکه محبت زیاد داشته به آن گیاه، لذا به توصیفش نشسته و پارچه شعرش را چنین زمزمه نموده است:

تریاک یکی تحفه نازک به جهان است هم قوت پیران و تماشای جهان است
هم مشعله افروز گلستان شهان است هم طبع شفا بخش به تن روح و روان است
چیزیکه بدانی بجهان بهتر از آن است

بدین سان وضعیت " عدیم " به شنیدن سروده مذکور دگرگون میشود، احساساتش بر انگیزته میشود و سبب میشود تا مخمسی را که مرکب از بیست و یک بند است به نگارش گیرد:

تریاک یکی زهر معین به جهان است هم قوت نادانی و هم زحمت جان است
هم آتش سوزنده و هم دشمن جان است هم آتش خلق است و هم ابلیس زمان است
چیزی که بدانی به جهان بد تر از آن است

چون در آنزمان در منطقه شغان به ویژه روشن کمتر افراد وجود داشتند که میتوانند از نقطه نظر زبان و ادبیات معاصر و سرایش شعر علاقه مندان این

عرصه را یاری رسانند، لذا " عدیم " به شیوه خود آموزی، به تلاش و سعی فراوان و تصمیم تزلزل ناپذیر، خویشتن را بجایی که خواست، رسانید.

" عدیم " در سال 1332، هجری شمسی، بمنظور کسب آشنایی بیشتر به محیط شهر و کشورش سفر خود را بسوی شهر فیض آباد و کندز، آغاز میکند. در شهر کندز به گونه تصادفی به شاعری معرفت حاصل میکند و هردو با هم روی مسایل شعر، ادبیات، عرفان، تهذیب و فرهنگ، با هم به مذاکره و مشاجره می پردازند. وقتیکه شاعر گمنام استعداد، توانایی، فصاحت کلام و زبان " عدیم " را مشاهده میکند، تخلص " جیحون " را به موصوف روا میبیند. دلیل اول اینکه " عدیم " دارای فصاحت و بلاغت کلام است و دوم اینکه زادگاه اش کنار رود جیحون است.

از آنجایی که تخلص یاد شده بعد از مدت زمانی باعث آفرینش دشواری برای " عدیم " میشود، که آنهم فقط ناشی از بینش تاریک اندیشان ای که مسئله زبان، قوم و منطقه اساس تفکر و اندیشه اصلی آن هارا تشکیل دهنده بود، از آن صرف نظر نموده و به تخلص جدید شعری " عدیم " به سرایش شعر و کارزار ادبیات و عرفان، آغاز گر میشود. چون " عدیم " از نقطه نظر باور دینی اش وابسته به کیش اسماعیلی بود، و در همان زمان تفتیش عقاید سایرین زیاد معمول بود و تقریباً در مناطق دوردست چنین مسایل همواره بمیان می آمدند. در آنوقت حاکم منطقه که شخصی بوده نهایت خود خواه، تعصبگرا و تاریک اندیش، جهت پیاده سازی این مأمول، گویا مبلغین (مذهبی)، را به مناطق شغنان، اشکاشم، و اخان، زیباک و سایر محلات دور دست میفرستد تا به حکومت آنوقت از فعالیت های خویش در امر تغیر عقاید سایرین که به اصطلاح آنزمان و حتی امروز بسوی الحاد، روان بودند، گزارش ارائه بدارند. این یک واقعیت مسلم است که راه اندازی چنین مسایل نه بخاطر استحکام تصورات بنیادی باورهای اسلامی، بلکه بمنظور آفرینش نفاق و شقاق در میان شاخه های پر بار اسلام، شیعه و سنی بوده است. حاصلی که در نتیجه چنین کارزار ها به وجود آمد، این بود که برخی از افراد چیز فهم سایر کیش ها را به اصطلاح جهت بازآموزی امور عقیدتی- دینی، از خانه و کاشانه شان جدا سازند تا مورد مجازات قرار گیرند که بد بختانه " عدیم " نیز در قطار چنین افراد، قرار میگیرد. موصوف وقتیکه وارد شهر فیض آباد میشود، در مرحله اول مورد تحقیر و توهین لفظی قرار می گیرد، اما چونکه در فصاحت و بلاغت کلامی اش ید طولی داشتند، و بخاطر اقامه استدلال در برابر رئیس محکمه آنوقت و سایر

استماع کنندگان، از این مرحله دوم آزمایش و تفتیش عقیده نیز کامگار بدر آمد. در همان مجلس " عدیم " با پیشکش برخی از اشعار، و معلومات دست داشته پیرامون مسایل اساسی باورهای دینی، توانست قناعت حاضرین را فراهم سازد، از آن سبب تصمیم اتخاذ گردید تا همه جریان گفتگو ها با موصوف از طریق روزنامه بدخشان، انعکاس داده شود. چنین تصمیم بر خلاف مدعیان کاذب، باعث شهرت بیشتر از پیش " عدیم " گردید. اما حاکمان وقت صرف به آن اکتفا نکرده و بازگشت مجدد او را به منزل و مأوایش ممنوع قرار دادند و ایشان باید مانند یک فرد تبعید شده در ولایات مختلف کشور سرگردان و نالان، زندگی مملو از فراز و فرود خویش را سپری نماید. هجرت، سرگردانی بیمورد، خانه بدوشی و غربت باعث شکوفایی هرچه بیشتر از پیش سرایش شعرو کارزار ادبی و فرهنگی " عدیم " گردید که چنین میگوید:

زگمنامی بروی شعر نامم یافت شهرت را
گرفتم لیک از این صنعت هزاران درس عبرت را
تمام عمر دروران حیاتم وقف غربت شد
نهادم نام این دیباچه زانرو " اشک حسرت" را

سیاق و محتوای شعری " عدیم " را تصورات دینی، عقیدتی، سرایش حمد و نعت، قصیده، مخمس، مسدس، غزلیات، رباعیات، اشعار سوز و گداز، ضجه و فریاد مام میهن، مستضعفین، ستایش آموزگار، بهاریه ها، خزان ظاهری و باطنی، حصول معرفت انسان از خود، محیط، خدا و آفرینش، جمعگرایی، توحید، نبوت، امامت و همزیستی مسالمت آمیز همه ادیان و باورها، تشکیل داده و همواره با انسان های ادیب، کارشناس، شعرای میهن پرست، دیانت شعار، حمیده خصال، ومؤمن مؤحد، سرو کار داشته و از انسان های مغرض، فرصت طلب، تفرقه انداز، تبعیض گرا، و فرهنگ ستیز، گریزان بود. وی چنین میگوید:

خویش را اگر ببینی بهتر از دگر ابنا
راست گویم این دیدن راه بدگمانی هاست
هرچه نام اسلام است یک وجود با الذاتیم
صلح کل در این معنی اصل نکته دانی هاست

و یا هم در این پارچه:

بی سبب عربده احکام شریعت نبود بی محل فتنه اصولات طریقت نبود
هر که زین مسأله دانای حقیقت نبود قابل سلک تقرب به حقیقت نبود
صلح کل شیوه مردان معارف باشد مرد باید که از این مرحله واقف باشد

" عدیم " مدت سیزده سال را در زندان، تبعید، دور از خانه و کاشانه اش به سربرده بود. برای برخی از فرهنگیان ولایت بدخشان، بخاطر اینکه خدمتی را به همشهری خود انجام داده باشند، وی را در سال 1336، بحیث کاتب درجه سیزده در چهارچوب مدیریت معارف بدخشان، به معاش بخور و نمیر 243 افغانی، توظیف نمودند. به یاری پروردگار و مساعی مشترک دوستان به حسن نیت و معارف پروردخشان، موصوف در سال 1337، بعد اینکه از تبعید برگشت بحیث آموزگار دوره ابتدایی مکتب میانه رحمت شغنان، با حفظ رتبه قبلی اش تقرر حاصل میکند.

بعد از ایفای وظیفه پنج ماهه، مبنی بر اختلافات قبلی مسئولین محل بجای آنکه فیصله نامه قبلی حکومت را رعایت کنند و اسناد حاوی نکات مثبت را به حکومت مرکزی در کابل بفرستند، بر خلاف قضیه را بر روی اوراق سوانح موصوف مینویسند تا باشد بار ثالث در نزد حکومت حاضرگردیده و بار مجدد زیر مراقبت جدی قرار گیرد. دلیل اصلی این فیصله را چنین انعکاس میدهند که گویا تصویت انجمن فوقالعاده سال 1333، حکومت اعلی ولایت بدخشان را، مجلس عالی وزرا مورد تائید قرار نداده و به استحضاری رئیس الوزرا جهت منظوری و فیصله نهایی رسانیده نه شده است. در صورتیکه موضوع طور دیگر بوده و در حقیقت نشان دهنده سبب اداری آن دوره میباشد. باز هم " عدیم " برای مدت یکسال و اندی بیکار و بیروزگار باقی مانده و زندگی با عسرت بدون داشتن آذوقه و خوار و بار مشحون از مشقت و تکالیف جسمی و روحی را ادامه میدهد. وی در سال 1338، به لطف خزانه غیب بار دیگر بحیث معلم در دهکده قره قوزی مربوط علاقه داری ارگودرایم، به اصطلاح به معاش امتیازی صد افغانی شانس تقرر حاصل میکند، اما با تأسف حکومت (مهربان، خیر خواه، مواظب و معارف دوست) آنوقت، بخاطر سیاست تنگ نظرانه علمی- عقیدتی برای حصول اقتناع فکری اش، " عدیم " را با فرستادن مجدد اوراق پریشان کننده، با محتوای اینکه وی از این به

بعد هرگز نمیتواند در دفاتر رسمی دولتی کار کند، از وظیفه اش سبک دوش میگردد. یکسال بعد مدیر مسؤل روزنامه بدخشان موصوف را بجیت کارمند پروسه حروف چینی روزنامه مذکور با معاش 120 افغانی، تعیین می نماید. بعد از کار شش ماهه معاون ریاست مطبوعات شهر کابل وارد شهر فیض آباد میشود و با آگاهی از حال و احوال " عدیم " ، هدایت میدهد تا مبلغ 80 افغانی به معاش قبلی او اضافه گردد. در فرجام " عدیم " همواره با مسایل مشابه دست و پنجه نرم نموده و با احساس خستگی و کسالت از هر گونه تغییرات و تبدلات، بی تفاوتی ها، تفرقه اندازی های مغرضین زمان، توحین و تحقیر، تبعید، تنزیل و تقرر، دستگاه نا مقدس حاکمیت و حکومت داری را با رسم اعتراض و اغوا ترک وظیفه میکند و به زادگاه خویش، شغنان کم نان، بی معاش، عقب نگهداشته شده، اما با احساس، معارف دوست، باورمند، مخلص، جمعگرا، تعدد پسند، مؤمن صفت و در نهایت امر معتقد به باور ها و داشته های تاریخی به گونه ریالستیک آن، روانه راهروان طریقت ، حقیقت و معرفت گردیده و بدون در نظر داشت هر گونه خستگی و کسالت آماده مبارزه و اجتهاد واقعی دیگر میگردد که جهاد اکبر است و دفاع از عقیده، ایمان و هویت عقیدتی تاریخی ای که پیر شاه ناصر خسرو مانند سایرین درزینت بخشی حقیقی آن نقش تاریخی، شرعی و فقهی خود را به وجه احسن، انجام داده بود و به دیگران نیز برای همیشه به ودیعه گذاشت.

عدیم زمینه های اختیار روانی اش را چنین انعکاس میدهد:

چه اندازه دلریش و آزرده باشم	چه اندازه افگار و افسرده باشم
ز جور حسودان وحشی صفت	چه مقدار خون جگر خورده باشم
بدین حال و اندیشه ام آنکه روزی	سر خاکم آیند و من مرده باشم
دل پر غم و آرزوی وطن	شوی خاکدان لحد برده باشم
" عدیم " که گردد وجودم عدم	به یک توده خاک گسترده باشم

" عدیم " قبل از آنکه داعی اجل را لبیک گفته باشد، پیام حقیرانه، فقیرانه اما حکیمانه اش را که مملو از احساس عالی انساندوستی و معارف پروری است به امید اینکه نسل های آینده " عدیم " و عدیم های آینده را مانند عدیم گذشته را به باد فراموشی نه سپرده باشند، و ادای احترام به آرمان های انسانی و عقیدتی شان که از طریق اشعار و سروده هایش انعکاس یافته اند، بجا آورده باشند چنین اظهار

امید نموده است که اینک انعکاس میدهیم که به خامه خود او نگارش یافته است. فقط خواستم تا آنرا کمی خوانا تر سازم که چنین است انعکاس اصلی آن در عباره های زیر: مرتب این چکیده کماکان تصحیحات اندکی را در همه متن به وجود آورده است و امید وارم که اسباب ناراحتی، نگرانی و تشویش دوستان و مخلصان " عدیم " را فراهم نکرده باشد.

" اکنون در بستر پیری، زهیری، کهالت و مشحون از دشواری و تکالیف درسریرآرمانها و تخیلات، آوارگی و حسرت، در زندان مسافرت، مهاجرت اما نیت ممارست به منظور حراست و نگهداشت ترقی، تعالی، انکشاف و شکوفایی زبان و ادبیات فارسی- دری، وظیفه و رسالت خود میدانم تا اشعار و سروده های ناقص و نامکمل را مانند زندگی سراینده شان دارای سرنوشت همسان اند، به دانشمندان، اهل علم، ادب و عرفان، فرهنگ دوست، انسان نواز اهدا نمایم، تا باشد آنها را مانند میراث خلق خود، مصون از حوادث زمان و مزیان علم و ادب نگهداری کنند و در اوقات و شرایط لازم و به گمان اغلب بعد آنکه من داعی اجل را لبیک گویم، به مثابه ارمغان دره ها و کوه پایه های پامیر برای نسل های آینده به دست نشر بسپارند. زیرا که اثر " اشک حسرت " مجموعه تلاش ها و مساعی مشقت بار چهل ساله ام در امر انعکاس حقایق انکار ناپذیر انساندوستی و عدالت خواهی بوده که در این تابوت همیشه سیار و سیاح خستگی ناپذیر اشعار و سروده هایم رسم تدفین یافته و بمثابه خدمت به جامعه مدنی و انسانی، و به یاران و دوستان حق شناس، معارف دوست و خادمین راه آزادی و عدالت تقدیم و تکریم میدارم، تا رسم و سنت جامعه محنتکش انسانی را ادا کرده باشم، بدرقه این گورستان آرزوهای عشق، وطن و خلق های محروم و بی دفاع میهن سازم و امید میبرم که این آرزو ها و امید های واپسینم را ذریعه نسیم صبحگاهان و امواج خروشان و بی پایان رود جیحون بتوانم به اهل دانش و فرهنگ که در فضای صداقت و کمال ایمانداری و هوای شاداب، خوشگوار و زرافشان شغنان بدخشان افغانستان زیست مینمایند، بمثابه برگ سبز تحفه درویش، به ودیعه گذارم."

باید گفت که بسا انسان ها " عدیم " را هم از نزدیک و هم از طریق آثارشان بسیار خوب می شناختند، اما هیچگونه اسناد و مدارک تحریری را در اختیار نداریم، به استثنای یک مرقومه کوتاه که انعکاس دهنده همه ابعاد زندگی فرهنگی، ادبی و میهن پرستی او را ترسیم کننده است، در زیر مرقوم میداریم تا از آفرینش

تفاهم نادرست در ذهن برخی ها در مورد اینکه توصیف و تعریف ما در زمینه فارغ از ریالیسم و صداقت قلم بوده و یا اینکه بر مبنای وابستگی قومی و باور های کیش دینی بوده باشد.

یاد داشت:

" زیاده از پا نزده سال است که گوینده این اشعار را می شناسم. شاهد " تکفیر " ، " حبس " و تبعید آن از طرف ستمگران : مذهبی، ملی و طبقاتی بودم که در همه گیرودارها مانند پیشوایش آواره یمگان (ناصر خسرو)، صبور، متحمل و پیگیر بود. همیشه به استعداد طبعی، ذکاوت و حافظه فوق العاده و طبیعت شاعرانه این زاده کهسار منزوی شغنان و فرزند دامنه پامیر، حسرت خورده ام که دریغ محیط اجتماعی نداشت وگرنه یک شاعر بزرگ ملی میشد. اگر از اشعار فرمایشی ار بگذریم که همیشه به سرودن آن مجبور بوده، پارچه های حاوی سرگذشت سالهای اخیر او از روی شکل و مضمون شعر است و آئینه محیط تنگ و محدود طبقاتی او که تحت ستم ملی و مذهبی میسوزد، میباشد. گذشته از این ها شاعر وطن پرست است و در مکنونات قلبی او شعله های میهن پرستی بالا است، البته وطنش را با خلق محروم آن سخت دوست دارد."

م. طاهر بدخشی. 27 اپریل، 1969